

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

داکتر غلامحسین فروتن
بازتاب و ارسال از: سازمان انقلابی افغانستان
۰۶ دسمبر ۲۰۱۲



رنالیزم اسلامی و فلسفه مارکسیست

بخش اول

بازتاب و تکثیر انترنیتی کتاب ارزشمند «رنالیزم اسلامی و فلسفه مارکسیست» از قلم رفیق داکتر غلامحسین فروتن کمونیست نامدار و فرزند صدیق خلق ایران، نیاز روزگار ماست. سازمان انقلابی افغانستان در حالی بازتاب این کتاب را به جنبش انقلابی افغانستان و ایران تقدیم می‌دارد که فاشیست‌های مذهبی با پول امپریالیست‌های امریکایی، اروپایی و دولت‌های مرتجع منطقه از جمله جمهوری ستمگر آخوندی ایران، ده‌ها شبکه تلویزیونی و رادیویی و جراید طباعتی را برای سمپاشی و تحمیق توده‌ها راه اندازی کرده‌اند تا ذهن جوانان ما را با افیون مذهبی مسموم سازند.

در این میان شیخ آصف محسنی، انسان محیل و قاتل که مرکز بزرگ «خاتم النبیین» را در کابل گرداندگی می‌کند و از طریق تلویزیون «تمدن» در صدد تبلیغ «رنالیزم اسلامی» است، ناگزیر مانند اسلاف روحانیت اش (شریعتی و مطهری) با استدلال‌های احمقانه و عصر حجر به رد فلسفه مارکسیستی می‌پردازد و با «احمق خواندن» کمونیست‌ها غائله را پایان شده اعلام می‌دارد.

سازمان انقلابی افغانستان باور دارد که تکثیر انترنیتی این کتاب ارزشمند، کتابی که در آن از فلسفه خلاقانه مارکسیزم دفاع شده و با استدلال و منطق انقلابی، «رنالیزم اسلامی» شیادان مذهب و سوداگران دین افشاء گردیده است، در تنویر افکار جوانان ما و درک بیشتر حقانیت مارکسیزم و فلسفه انقلابی آن نقش به سزایی خواهد داشت. کمیته فرهنگی و نشراتی سازمان انقلابی افغانستان از رفقای حزب کار ایران (توفان) برای ارسال این کتاب ارزشمند و روشن‌گر رفیقانه ابراز سپاس می‌نماید.

کمیته فرهنگی و نشراتی

پیشگفتار

حزب توده ایران در نخستین دوره حیات خود (دوره ای که از آغاز تأسیس آن در ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را در بر می گیرد) در شناساندن و اشاعه مارکسیسم – لنینیسم و سوسیالیسم، در دفاع از جهان بینی و اصول سازمانی طبقه کارگر بدون تردید موفقیت بزرگ و چشمگیری بدست آورد. طبقه کارگر ایران در بست و یکپارچه تحت رهبری حزب توده ایران در آمد، توده های دهقان حزب توده ایران را به مثابه یگانه مدافع منافع خود بازشناختند، جوانان دانش آموز و دانشجو و بسیاری از روشنفکران در پیرامون آن گرد آمدند، حزب توده ایران طی مدتی کوتاه در صحنه سیاسی ایران به صورت وزنه سنگینی در آمد. به جرئت می توان گفت که یکی دو نسل در مکتب حزب توده ایران با آموزش مارکسیسم پرورش یافتند و با روحیه انترناسیونالیسم پرولتری تربیت شدند، البته اتحاد شوروی به مثابه مهد سوسیالیسم، دستاورد های کلان آن در زمینه های اجتماعی، اقتصادی، فنی، نظامی، فرهنگی، پیروزی درخشان آن بر نیروهای اهریمنی فاشیسم و نیز جنبش جهانی پر توان کمونیستی و کمینترن، در موفقیت های حزب توده ایران نقش بزرگی داشتند، اما آنچه که در این میان اهمیت اساسی و اصولی داشت همان جهان بینی طبقه کارگر و کوشش حزب در پیشبرد آن بود.

این اندیشه که حزب توده ایران در آغاز به مثابه یک حزب ملی تشکیل شد و سپس «شیاطین» ماهیت ملی آن را به ماهیت کارگری تغییر دادند از بیخ و بن نادرست است، این اندیشه بر این اساس پایه می گیرد که افرادی مانند سلیمان محسن اسکندری با نور الدین الموتی و معدودی دیگر نه تنها در آن عضویت داشتند، بلکه شاخص حزب به شمار میامدند، اما آنچه که تعیین کننده ماهیت حزب است، عضویت این یا آن شخصیت برجسته در حزب نیست ولو آنکه در مقامات بالای حزب جای گرفته باشد، تعیین کننده ماهیت حزب توده ایران از همان آغاز، ایدئولوژی کارگری حاکم بر آن بود که هیچکس در برابر آن نایستاد و نمی توانست بایستد.

نفوذ حزب توده ایران در میان طبقه کارگر و دهقانان و دیگر توده های زحمتکش، نفوذ جهان بینی طبقه کارگر در میان جوانان، امپریالیسم و طبقه حاکمه دست نشاندۀ آن را در هراس افکند که با وارد آوردن ضرباتی سنگین سازمان های حزب توده ایران را در هم ریخت و فعالیت آن را متوقف ساخت، عده زیادی از اعضای رهبری و کادر های حزبی مجبور شدند به کشور های اتحاد شوروی و شرق اروپا مهاجرت کنند. دوره دوم حیات حزب توده ایران از این زمان آغاز می شود، دوره وابستگی بی چون و چرا به اتحاد شوروی که خود بازگشت به سرمایه داری را آغاز کرده بود، دوره رویزیونیسم در تئوری و در عمل که فرجام آن هم اکنون در برابر دیدگان همگان است، و چه فرجام زشت و نامیمونی!

مبارزه ایدئولوژیک علیه مارکسیسم و به ویژه علیه فلسفه مارکسیسم از جانب روحانیت و پیروان جهان بینی توحیدی آغاز شد. از شخصیت های پیشگام و سرشناس این مبارزه می توان از مطهری و دکتر شریعتی نام برد. تجسم این مبارزه چند جلد کتاب تحت عنوان «اصول فلسفه و روش رئالیسم» است که مطهری نگارش یادداشت های آن را به عهده گرفته است که گاهی نیز خود به صورت فصلی از کتاب در میاید، جالب است که یادداشت های این کتاب چند برابر متن اصلی است و طی همین یادداشت ها است که با کوله باری از تکه پاره های فلسفه کلاسیک

و اسلامی به جنگ فلسفه مارکسیست رفته است، جنگی که هدف آن باید رهانیدن جوانان از افتادن در کمند مارکسیسم و جلب آنها به «فلسفه اسلامی» یا «حکمت الهی» باشد. او در مقدمه جلد اول کتاب چنین می نویسد:

«در این کتاب سعی شده تمام انحرافات ماتریالیسم دیالکتیک به طور واضح نمایانده شود... متذکر می شویم که ارزش فلسفی و منطقی آن را در نظر نگرفته ایم بلکه از لحاظ اینکه نشریات مربوط به ماتریالیسم و دیالکتیک بیش از اندازه در کشور ما منتشر شده و افکار عده نسبتاً زیادی از جوانان را به خود متوجه ساخته و شاید عده ای باشند که واقعاً باور کرده باشند که ماتریالیسم دیالکتیک عالیت‌ترین سیستم فلسفی جهان و ثمره مستقیم علوم و خاصیت لاینفک آنها است و دوره حکمت الهی سپری شده است، لازم بود تمام محتویات فلسفی و منطقی این رسالات تجزیه و تحلیل شود تا ارزش واقعی آن به خوبی واضح گردد»^۱

بدین ترتیب مقصود از نگارش کتاب اینست که «تمام محتویات منطقی و فلسفی» رسالاتی که در باره ماتریالیسم دیالکتیک نوشته شده مورد بررسی قرار گیرد تا «تمام انحرافات ماتریالیسم دیالکتیک» نمایانده شود و «ارزش واقعی آن به خوبی واضح گردد».

با این حال گویا ارزش فلسفی و منطقی آن را در نظر نگرفته است. چگونه ممکن است تمام انحرافات ماتریالیسم دیالکتیک را نشان داد، تمام محتویات منطقی و فلسفی آن را زیر ذره بین گذاشت ولی ارزش منطقی و فلسفی آن را در نظر نداشت؟ در مقدمه جلد دوم متذکر می شود که برای رد فلسفه مارکسیسم لازم نیست زحمت زیادی بر خود هموار کرد و گویا کافی است معرکه ای گرفت، «شامورتی» را به کار انداخت برای آنکه فلسفه مارکسیست یکباره دود شود و به هوا رود! اگر واقعاً چنین است زحمت بررسی تمام محتویات فلسفی و منطقی رسالات چه ضرورتی دارد و چرا باید هدف کتاب را رهانیدن جوانان از تبلیغات مارکسیستی معرفی کرد که خود هدف کوچکی نیست؟

برای پیروان مذهب و جهان بینی توحیدی، مارکسیسم و فلسفه مارکسیست خطری جدی است و باید هر چه زودتر و موثرتر به نابودی آن پرداخت، نگارش کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» به خاطر رد فلسفه مارکسیست است اگرچه «پاورقی نویس» کتاب، هدف اصلی را تشریح فلسفه اسلامی و الهی نمایانده است. اخیراً روحانی دیگری به نام حجتی کرمانی با انتشار کتابی تحت عنوان «متد دیالکتیک مارکسیستی» مساعی پیشینیان خود را دنبال کرده است.

از همان زمان که مارکسیسم پا به عرصه وجود گذاشت (و به زودی یکصد و پنجاه سال از آن می گذرد) جدال با آن نیز آغاز گردید. بورژوازی که در عقاید و افکار مارکس خطر نابودی خود را احساس می کرد، مبارزه با مارکسیسم را چه از لحاظ سیاسی و چه از دیدگاه ایدئولوژیک به مرحله عمل در آورد. قریب یکصد و پنجاه سال است که تمام دستگاه تبلیغاتی و ایدئولوگ های بورژوازی هم خود را بر آن داشته اند که مارکسیسم را «رد» کنند و هیچ گوشه و زاویه ای از مارکسیسم نیست که از تازیانه انتقاد در امان مانده و «رد» نشده باشد. اما مارکسیسم هنوز مانند صخره ای عظیم بر جای خود استوار مانده است، صخره ای که از باد و باران و توفان های سهمگین گزندى بدان نرسیده و با ایمان راسخ می توان گفت که نخواهد رسید.

روشن است که روحانیت شیعه و دیگر پیروان جهان بینی توحیدی نخستین نیروئی نیست که به «رد» مارکسیسم همت گماشته است و به یقین آخرین آن نیز نخواهد بود. معذالک میان منتقدان کشور های غرب و پیروان

^۱ - («اصول فلسفه و روش رئالیسم» جلد ۱، ص. ۳۱)

اسلام یک تفاوت بزرگ است و آن اینکه در غرب، انتقاد بر اساس شناخت کامل از موضوع مورد انتقاد به عمل آمده و می آید، در حالیکه انتقاد کنندگان اسلامی، از مارکسیسم و فلسفه مارکسیست انتقاد می کنند و آن را «رد» می نمایند، بدون آنکه مارکسیسم و فلسفه مارکسیست را بشناسند. «حاشیه نویس» کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» برای آنکه خود را از زحمت مطالعه و بررسی آثار مارکسیستی خلاص کند، به این بهانه استناد می جوید که دکتر ارانی به این مناسبت که به زبان و ادبیات فارسی و اندکی به زبان عربی آشنا بوده، بهتر از مارکس، انگلس و لنین فلسفه مارکسیست را پرورانده است:

«با آنکه تقریباً پانزده سال از مرگ ارانی می گذرد، هنوز طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک در ایران نتوانسته اند بهتر از او بنویسند. دکتر ارانی در اثر آشنائی با زبان و ادبیات فارسی و آشنائی فی الجمله به عربی ماتریالیسم دیالکتیک را سر و صورتی بهتر از آنچه مارکس، انگلس و لنین و غیرهم داده بودند، داده است، و از این جهت کتاب های فلسفی وی بر کتاب های فلسفی پیشینیانش برتری دارد»^۲

و ایکاش کتاب های فلسفی دکتر ارانی عمیق تر مورد مطالعه قرار می گرفت و به آنها سرسری بر خورد نمی شد. البته کمونیست های ایران دکتر ارانی را گرامی داشته و می دارند و به آثار او ارج می نهند، ولی هرگز این ادعای باطل را تأیید نمی کنند که آثار فلسفی دکتر ارانی سر و صورتی بهتر از آثار پایه گذاران مارکسیسم و «غیر هم» دارد.

دیالکتیک ماتریالیستی علم است و آن را باید عمیقاً آموخت، فهمید، جذب کرد. فهم و درک دیالکتیک ماتریالیستی کم و بیش آشنائی به علوم جدید را ایجاب می کند، زیرا که علوم پایه و اساس آن است. مطهری اصرار عجیبی به خرج می دهد و تا سرحد لجاجت پیش می رود که ماتریالیسم دیالکتیک هیچ رابطه ای با علوم ندارد. «ماتریالیسم دیالکتیک علیرغم ادعای طرفدارانش ارتباطی با علوم ندارد و تمام اصول آن یک نوع تحریفات و استنباطات شخصی است که عده ای به سلیقه خود کرده اند»^۳

همین ارزیابی از فلسفه مارکسیست کافی است برای نمایاندن این واقعیت که «حاشیه نویس» کتاب نه کمترین درکی از مارکسیسم و نه از علوم دارد. معلوم نیست فلسفه ای که اصول آن «یک نوع تحریفات و استنباطات شخصی است که عده ای به سلیقه خود کرده اند» چگونه یکصد و پنجاه سال در برابر حملات بزرگان علم و فلسفه تاب آورده و در ایران نیز به اعتراف دکتر شریعتی، مارکس، آورنده این فلسفه، در سینه هر جوانی با مخالفان خود در جنگ است و در این جنگ پیروزی هم از آن مارکس است.

کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» فقط در پی آن نیست که فلسفه مارکسیست را به نقد بکشد و آن را در هم بکشند، این جنبه ویرانگر آنست، بلکه می خواهد بر جای مارکسیسم و فلسفه مارکسیست، «فلسفه الهی» در مغز جوانان و روشنفکران بنشیند و «مخصوصاً ارزش فلسفه الهی که جلوداران آن دانشمندان اسلامی هستند و فلسفه مادی در تبلیغات خود دوره آن را خاتمه یافته معرفی می کند به خوبی روشن شود». اما این کتابی نیست که فلسفه الهی را بشناساند، جنگی است که همه چیز در آن راه یافته است، این کتابی نیست که بتواند در برابر فلسفه مارکسیست قد علم کند و جوانان را به سوی خود بکشد و به خصوص آنها را به صحت فلسفه الهی و «رد» فلسفه مارکسیست متقاعد گرداند به این دلیل که:

^۲ - جلد ۱، ص. ۳۲

^۳ - جلد ۱، ص. ۲۸

۱- در این کتاب علوم (هیچ علمی) راه ندارد و گاه ابتدائی ترین حقیقت علمی که در آن هیچکس حتی دانشمندان معتقد به «ماوراء طبیعت» تردیدی ندارند، انکار می شود یا به گونه ای دیگر شناسانده می شود. امروز در اینکه درخت (فرد درخت) وجودی زنده است کسی خلاف آن را نمی گوید، این حقیقتی است که هر دانش آموزی می آموزد، اما در کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» درخت در زمره موجودات غیر زنده، در ردیف جمادات قرار می گیرد. مطهری در توضیحی که بر این خطای فاحش نوشته ظاهراً آن را اصلاح کرده ولی خود خطای فاحش دیگری بر آن افزوده است.

او از یک سو موجودات را فقط به دو گروه تقسیم می کند، حیوان و غیر حیوان، تو گوئی رده بندی موجودات که دانشمندان قرن ها بدان پرداخته اند با میل و اراده هر کس می تواند به صورت دیگری در آید، رده بندی موجودات خصلت عینی دارد و اگر قرار باشد ذهنیات را به جای عینیت گذاشت همه چیز در هم می ریزد. اساساً چه ضرورتی ایجاب می کند که حقیقت علمی را با خطائی فاحش جایگزین ساخت و منظور از اینکار چیست؟

او از سوی دیگر حیوان را چنین تعریف می کند: «کلمه حیوان به موجوداتی گفته می شود که (در طبیعت) دارای شعور و تشخیص و حرکت مسبوق به تشخیص و اراده هستند»^۴

کدامند آن دانشمندانی که حیوان را چنین تعریف می کنند؟ این تعریف نشانه عدم اعتقاد مطلق به علوم جدید و پیروی از نظریات و افکار «قدما» است. با این تعریف گاو و خر که در نداشتن شعور زبانزد خاص و عام اند در مفهوم حیوان جای نمی گیرند و کرم ابریشم و مگس که همه آنها را به مثابه حیوان به رسمیت می شناسد، «غیر حیوان» از آب در می آیند. «قدما» شاید چنین لاطائلاتی به هم بافته باشند ولی دنیای امروز اینگونه «قدما» را به موزه تاریخ سپرده است.

در جای دیگر خطای دیگری بروز می کند: «علمای علم الحیات در مطالعات خود به این نتیجه رسیده اند که موجودات زنده در یک کوشش دایمی است، این کوشش دایمی به طرف جلب نفع و فرار از زیان متوجه است، هر کوشش و فعالیتی که از موجود زنده سر می زند منظور و مقصودی در آن نهفته است و آن منظور یا جلب منفعتی از منافع یا دفع ضرر و خطری از مضار و خطرات حیات است، و بنابراین محور تمام فعالیت های موجود زنده ادامه حیات یا تکمیل آنست. این اصل کوشش بقاء خوانده می شود، این اصل یکی از اصل هائی است که داروین در نظریه معروف خود راجع به تبدیل و تکامل انواع بدان تکیه کرده است»^۵

تضاد میان این بیان با بیان پیشین آنقدر روشن است که مانند خاری در چشم می خلد. اگر درست است که تشخیص نفع و زیان، جلب نفع و فرار از زیان و خطر، مستلزم شعور، تشخیص و اراده است و در فعالیت های حیاتی موجود زنده منظور و مقصودی نهفته است، آنگاه مطهری تعریف خود را از حیوان که در فوق آمد، به «موجود زنده» تعمیم داده است که بخشی از «غیر حیوان» و از آنجمله گیاهان را نیز در بر می گیرد، در اینجا تفاوت میان گیاه و حیوان از میان می رود و تعریف مطهری و «قدما» از حیوان در هوا می ماند.

اگر دکتر شریعتی برای جهان، شعور و اراده و هدف قائل است، مطهری موجود زنده را صاحب شعور و اراده و هدف می داند. در این صورت باید قبول کرد که باسیل کُخ (و در زنده بودن باسیل هیچ دانشمندی تردیدی به خود راه نمی دهد) که در جان آدمی می اوفتد و او را به بیماری سل مبتلا می کند، این کار را از

^۴ - جلد ۲، ص. ۱۶۸

^۵ - جلد ۲، ص. ۱۴۰

روی شعور و اراده انجام می‌دهد و این کار او مسبوق به تشخیص قبلی است که در سینه کدام آدمی باید ماوا گزیند! باید قبول کرد که دگردیسی حشراتی مانند کرم ابریشم ثمره شعور، اراده و تشخیص این موجود زنده است و هدف او از بافتن پيله تحويل ابریشم به آدمیان است! باید قبول کرد که گرگ از روی شعور گوسفند را می‌درد و نه آنکه گرسنگی او را به اینکار وامیدارد و در گله گوسفند تشخیص می‌دهد که کدام بخت برگشته ای را باید قربانی رفع گرسنگی کند!

ناهنجارتر اینکه این سخن نا معقول من در آوردی را به مثابه اصل در «نظریه معروف» داروین جای می‌دهد که داروین خود از آن بی خبر است؛ اصل «تنازع بقاء» و «بقاء اصلح» هیچ وجه مشترکی با آنچه که به جای آن گذاشته می شود ندارد. آنچه که فلسفه اسلامی علم می نامد، علم نیست، بدل آن است، قلب و تحریف آن است. چه باک اگر مردمانی را به راهی خطا و ناصواب می اندازد. اصولاً علم و دین را با یکدیگر مناسبتی نیست، آنجا که علم قد بر می افرازد، دین سنگر را رها می کند. تئوری تکامل موجودات زنده که متکی بر اسناد و مدارک و تحقیقات بسیار و انکار ناپذیر است، خود انکار «تئوری» آفرینش است، ولو آنکه داروین در کُنه ضمیر خود جز این بیندیشد. بیهوده نیست که روحانیت شیعه هنوز هم از قبول آن سر باز می زند.

۲- «اصول فلسفه و روش رئالیسم» دارای تضاد ها و تناقضات فراوانی است. در جایی احکامی ذکر می گردد و در جای دیگر به سهولت حکم متناقض آن آورده می شود، توجه کنید: آیا حس انسان ممکن است به خطا رود یا آنکه حس هرگز خطا نمی کند، در کتاب هر دو وجه تأیید شده است و این اظهار نظر از کسی که به اصل «امتناع تناقض» بی چون و چرا معتقد است شگفت می نماید: «برای غیر یقینی بودن علوم تجربی دلیل دیگری هم می توان آورد و آن اینکه علوم تجربی بالاخره منتهی به محسوسات می باشند و حس هم خطا می کند»^۶

«حس به خودی خود خطا نمی کند و در مواردی که گفته می شود حس خطا کرده است واقعاً خطای حس (احساس مجرد) نیست»^۷

کدامیک از این دو وجه مورد قبول نگارنده است؟

یا این نمونه دیگر:

بنابر فلسفه اسلامی افکار و ادراکات در دائره شمول تغییر نمی افتند و بنابرین لایتغیرند.

«ادراکات، خواص عمومی ماده و از آنجمله خاصیت تغییر را ندارند، با آنکه مغز با جمیع محتوای خود در طول عمر یک نفر چندین بار عوض می شود(؟؟) ممکن است» (و این ممکن است چه پر معنی است) «افکار شخص در تمام این مدت ثابت و پا بر جا باقی بماند»^۸

اگر ادراکات و افکار خاصیت تغییر را ندارند، افکار شخص اصولاً باید در تمام طول عمر ثابت بماند، اما وقتی موضوع امکان به میان میاید («ممکن است») این حکم صحت خود را از دست می‌دهد و نتیجه این می شود که افکار و ادراکات ممکن هم است که دستخوش تغییر گردند، اما این نظر که افکار و ادراکات خاصیت تغییر ندارند آنچنان در تناقض با واقعیت است که با هیچ منطقی آن را نمی توان به کسی قبولاند، این

^۶ - جلد ۱، ص. ۱۴۴

^۷ - همانجا، ص. ۱۶۷

^۸ - جلد ۱، ص. ۱۷۳

است که پس از بیان مطالبی که با موضوع ارتباط ندارند در خاتمه می افزاید: «اولاً حقایق چون غیر مادیند تغییر نمی کنند و ثانیاً اگر هم (فرضاً) تغییر کنند همه افراد در آن یکسان خواهند بود.»

می بینید که ناگهان کلمه «حقایق» جای افکار و ادراکات را می گیرد، آیا می توان میان «افکار و ادراکات» و «حقایق» علامت تساوی گذاشت؟ چرا باید مفاهیم و مقولات فلسفی را مغشوش و مخدوش کرد؟ آری حقایقی هستند مطلق که لایتغیر و جاودانی اند: «خمینی روز ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ با زندگی وداع گفت» حقیقتی مطلق و جاودانی است یا «در سرعت صفر جرم جسم ثابت می ماند» حقیقتی مطلق و ابدی است، اما آیا افکار و ادراکات همه حقایقی از این نوع اند؟

کتاب «اصول فلسفه» در همان حال که افکار و ادراکات را تغییر ناپذیر میدانند از جانشین شدن فرضیه ای با فرضیه دیگر سخن می گوید و استناد می کند که فرضیه حقیقت احتمالی است و لذا موقت است، اما مگر فرضیه ولو احتمالی در جزء افکار و ادراکات نیست؟ اگر افکار و ادراکات (و در اینجا از احتمالی بودن یا یقینی بودن آنها مطلقاً سخنی در میان نیست) «خاصیت تغییر را ندارند» چگونه می شود که فرضیه ها می توانند دگرگون شوند و فرضیه های جدیدی جای آنها را بگیرند؟ اینها همه البته بازی با کلمات است و در پشت کلمات تضاد و تناقض به چشم می آید. در یکجا افکار، ادراکات تغییر ناپذیر اند، در جای دیگر فرضیه ها (که آنها هم افکار و ادراکات اند) دستخوش تغییر میگردند.

نکته دیگر، بنابر فلسفه اسلامی علوم تجربی یقینی نمی باشند، اما «مانعی ندارد اگر یک فرضیه و تئوری با چندین تجربه تطبیق شده مادام که خلافتش مسلم نگشته، آن را یک قانون علمی فرض و تلقی کنیم. البته هر وقت فرضیه دیگری پدید آمد با تجربیات بیشتری تطبیق کرد آن را حقیقت علمی تلقی خواهیم کرد.»^۹ قانون علمی و حقیقت علمی یقینی است یا احتمالی؟ اگر یقین است معلوم می شود که تجربه می تواند احتمال را به یقین بدل کند و در این صورت این امر که علوم تجربی یقینی نمی باشند بی پایه است. اگر احتمالی است، آنگاه چه تفاوتی میان فرضیه و قانون علمی و حقیقت علمی می توان قائل شد؟ چرا فرضیه که احتمالی است وقتی با تجربیات بیشتری تطبیق شد فلسفه اسلامی آن را حقیقت علمی تلقی می کند. اگر فرضیه و حقیقت علمی هر دو احتمالی اند چه معیاری آنها را از یکدیگر متمایز می سازد که فلسفه اسلامی یکی را فرضیه و دیگری را حقیقت علمی، قانون علمی و تئوری تلقی می کند؟ آیا قانون جاذبه عمومی که بر اساس تجربیات علمی صحت آن را به اثبات رسانیده اند یقینی نیست؟ آیا جدول ادواری مندلیف که تجربیات علمی صحت آن را به اثبات رسانیده اند یقینی نیست؟ در این صورت باید دید یقینی چیست و چه معنی دارد «باز هم» یکجا علوم تجربی یقینی نمی باشند و در جای دیگر تجربه از احتمال یقین می سازد.

۳- شیوه نگارش کتاب طوری است که درک و فهم مطالب را برای خواننده دشوار می سازد، کلمات و عباراتی که در آن به کار گرفته شده پیچیده، نامانوس و به زحمت قابل درک است. خواندن آن خسته کننده و کسالت آور است. به این عبارت که نمونه ای از شیوه نگارش است توجه کنید:

«ما کُنه سواد و بیاض را نائل می شویم یعنی سواد و بیاض هر چه هستند (در ذات خود) همانند که پیش ما هستند نه آنچه سوفسطی یا قائلین به اشباح در وجود ذهنی میگویند زیرا آنان می گویند سواد و بیاض که پیش ما هستند همانند که هستند و میان این دو سخن فرق بسیار است»^{۱۰}

با خواندن کتاب به زحمت می توان خطوط اساسی فلسفه اسلامی را دریافت. کتاب بیشتر به جُنگی می ماند که در آن از هر دری سخن رفته و اصول فلسفه اسلامی در لابلای انبوهی از مطالب گم شده است. در فلسفه و از آنجمله در فلسفه کلاسیک، هر مفهوم، هر اصطلاح فلسفی باید جای خود را داشته باشد و در جای خود به کار رود. چیزی که در این کتاب ملحوظ نشده درست همین نکته است. با ایمان راسخ می توان گفت که این کتاب به هدفی که در پیش خود نهاده، دست نخواهد یافت.

پس از انقلاب بهمن که تعداد زیادی سازمان به نام مارکسیسم به فعالیت پرداختند، کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» به مقیاس وسیعی انتشار یافت، سه دفتر دیگر از مطهری تحت عنوان «مارکس و مارکسیسم» به چاپ رسید که بعداً از پخش آنها جلوگیری شد، آثار دکتر شریعتی حتی نوار های ضبط شده او در اختیار همگان قرار گرفت. طی سال های ۶۱ و ۶۲ در روزنامه های تهران سلسله مقالاتی نیز در «رد» فلسفه مارکسیست و دفاع از رئالیسم اسلامی منتشر گردید.

اینجانب با خواندن این آثار و حملات ناروا و نابجائی که در آنها به مارکسیسم و فلسفه مارکسیست شده است بر آن شدم که ضمن دفاع از جهان بینی طبقه کارگر، یک سلسله از مسائل و مفاهیم و مقولات فلسفه مارکسیست را در حد توانائی خود توضیح دهم و در ضمن تحریفات فراوانی را که به علت عدم شناخت و عدم توانائی درک فلسفه مارکسیست، در آثار مبلغان فلسفه اسلامی به عمل آمده بی جواب نگذارم و نشان دهم که تا چه اندازه فلسفه اسلامی در تضاد ها و تناقضات سر در گم است و اصولاً این فلسفه با تضاد ها و تناقضات ملازمه دارد. این کتاب که حاصل این تلاش است در همان سال های نخستین دهه شصت در ایران نگارش یافته که فقط اکنون امکان چاپ و نشر آن دست داده است.

فلسفه اسلامی متعلق به دوران گذشته است، گذشته ای دور، دورانی که در آن علوم جدید هنوز زاده نشده و پایه نگرفته بودند. در این دوران فلسفه حاکم فلسفه کلیسا و در ممالک اسلامی، فلسفه اسلامی بود. البته اینجا و آنجا صدا هائی علیه شیوه تفکر حاکم بر می خاست ولی طنینی نداشت و نمی توانست داشته باشد. زمانی که علوم طبیعی پیشرفت خود را آغاز کردند و با سرعت به پیش راندند، به ویژه از زمانیکه علوم طبیعی ارتباط، وابستگی میان اشیاء و پدیده های طبیعت را به اثبات رسانیدند، از زمانیکه با پیدایش مارکسیسم جامعه و تحولات آن صورت علم به خود گرفت، از زمانیکه علوم در شناخت طبیعت و اجتماع به دستاورد های عظیمی نائل آمدند و در نیمه دوم قرن حاضر گام های عظیم تری در شناخت طبیعت برداشته و بر میدارند، آری در چنین دورانی، فلسفه دیگر نمی تواند چشم بر این همه دستاورد ها به بندد، جهان را در وراء علوم بنگرد و به شیوه تخیلی تبیین کند و از آن بدتر بر اسلوب های علمی و تحقیقات علمی قلم بطلان بکشد، یا حقایق علمی را دگرگونه جلوه دهد.

فلسفه مارکسیست یگانه فلسفه ای است که بار ایده آلیسم و متافیزیک را که مانع شناخت واقعی جهان است به زیر افکند، به ماتریالیسم خصلت دیالکتیکی داد و پراتیک اجتماعی و اهمیت آن را در شناخت جهان مادی گوشزد کرد. فلسفه مارکسیست افزار شناخت و تغییر و دگرگونی طبیعت و جامعه است و در عین حال روشی است که این شناخت و دگرگونی را هدایت می کند. فلسفه مارکسیست یگانه فلسفه ای است که در انطباق کامل با قوانین و دگرگونی های واقعیت خارجی و بازتاب آنها در مغز انسان است. طبیعت سنگ

محک دیالکتیک مارکسیستی است. این گفته ها از تعصب بر نمی خیزد، از حقیقت می تراود، مارکسیسم حقیقت است و حقیقت را به تعصب نیازی نیست.

آیا دفاع از مارکسیسم - و بدیهی است که من مارکسیسم را به مارکس و انگلس محدود نمی کنم و تمام تکامل بعدی آن را توسط دانشمندانی انقلابی مانند لنین و مائوتسه دون و دیگران در نظر دارم - در شرایطی که موج تبلیغات علیه مارکسیسم و سوسیالیسم همه کس و همه چیز را با خود می برد، در زمانی که دموکراسی (بورژوائی) و آزادی انتخابات به صورت بّتی در آمده که همه در پیشگاه آن به سجده افتاده اند، کاری عبث و بیهوده نیست؟ من بی درنگ و بدون ذره ای تزلزل به این سوال پاسخ منفی می دهم، زیرا که مارکسیسم یک حقیقت علمی است و اگر امروز بدنبال خیانت رهبران بورژوازی اتحاد شوروی و چین، توانسته اند بر آن پرده سیاهی بکشند ولی دیری نمی پاید که که این پرده سیاه می پوسد و از پس آن چهره تابناک مارکسیسم و سوسیالیسم بدر خواهد آمد.

افزون بر آن سوسیالیسم بر واقعیت نظام سرمایه داری استوار است و تا چنین نظامی بر پاست، آموزش سوسیالیسم بر جا است. مارکسیسم می آموزد که اگرچه پیروزی نهائی از آن طبقه کارگر و مبارزان کمونیست است ولی در مبارزه ای به این دشواری، به این بغرنجی نمی توان از شکست در امان ماند. پیروزی و شکست یار و همراه یکدیگرند. درست است که مارکسیسم در گذشته، شکستی با این دامنه به خود ندیده است ولی چه باک! باید مبارزه را از سر گرفت و اگر لازم باشد از هیچ آغاز کرد. می گویند و - درست می گویند - که کمونیست ها همواره بر خلاف جریان شنا می کنند. اینبار جریان سیل آسا همه چیز را با خود برد. اکنون کمونیست های واقعی باید این سیل بنیان کن را از سر بگذرانند و می گذرانند، مارکسیسم می آموزد که این سیل مهار خواهد شد گرچه برای مهار کردن آن تلاش فراوانی لازم است، این تلاش دیر یا زود به ثمر خواهد نشست چون تکامل جامعه در این جهت سیر می کند. شادی دشمنان دیری نخواهد پائید و اختر درخشان سوسیالیسم دوباره بر جهان پر تو خواهد افکند.

فروتن

اسفند [حوت] ۱۳۶۸